

عدالت صحابه در ترازوی تحقيق

عدالت صحابه در ترازوی تحقیق

نوشتار حاضر به بررسی دیدگاه علمای اهل سنت در مورد صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پردازد و پس از ارائه ادله چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل از نگاه آنها در مورد عدالت همه صحابه، با شیوه کاملاً علمی و با استفاده از منابع یاد شده، به نقد این دیدگاه می‌پردازد. سپس علت ارائه چنین دیدگاه و توجیهاتی را از طرف آنها ناچاری آنها در توجیه رفتارهای ناشایست برخی از صحابه می‌داند.

مقدمه

در چند سفر به مکه و مدینه که به توفیق الهی نصیب این بنده گردید، در جریان گفتگوهای با اهل سنت کشورهای مختلف از جمله وهابیون سعودی پیش می‌آمد، یکی از اصلی‌ترین مباحثی که آنها اهتمام و عنایت زیادی نسبت به آن نشان می‌دادند و در آن موضوع، دیدگاه شیعه را سخت مورد نکوهش قرار می‌دادند مسأله منزلت صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اسلام بود؛ ایرادی که بر دیدگاه شیعه دارند این است که شیعه به سب و لعن و تفسیق و تکفیر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پردازد؛ در حالی که در کتاب الهی و سنت نبوی بر روی اعتبار صحابه تصریحات و تأکیدات فراوانی شده است. به همین دلیل شیعه را خارج از سیره و سنت رایج میان مسلمین می‌دانند. در خلال این مباحثات اهمیت این موضوع برای این جانب روشن شد. به همین علت در این مقاله به نقد و بررسی دیدگاه اهل سنت در این باره می‌پردازیم.

تعریف صحابه

اولین سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که مقصود اهل سنت از صحابه چیست؟ و چه کسانی جزء صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آیند؟ متأسفانه در تعریف صحابه میان علمای اهل سنت اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی معتقدند هر کس یک ماه یا یک روز یا یک ساعت با پیامبر همراهی و مصاحبت داشته یا آن حضرت را دیده است جزء صحابه پیامبر به حساب می‌آید. برخی دیگر می‌گویند هر کس پیامبر را دیده باشد و در زمان او به اسلام گرویده و به آن راضی گردیده باشد، هر چند به مدت یک ساعت از روز، صحابه پیامبر به شمار می‌آید. (1)

واقعی در صحابه بودن شرط می‌کند که پیامبر را در زمان بلوغ و یا بعد از آن دیده باشد ولی سیوطی این شرط را لازم نمی‌داند، از این رو افرادی مانند محمد بن ابی بکر که در زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله سه ماهه بوده است را جزء صحابه می‌داند. (2)

به نظر محققان اهل سنت بهترین تعریفی که برای صحابه شده این است:

«من لقی النبی صلی الله علیه و آله فی حیاتہ مسلماً و مات علی اسلامه.»

یعنی: کسی که پیامبر را در حال حیاتش ملاقات کرده و در زمان حیات او به اسلام گرویده باشد، و مسلمان از دنیا رفته باشد. (3)

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید:

«واصح ما وقفت عليه من ذلك ان الصحابي من لقي النبي صلى الله عليه وآله
مومنا به ومات على الاسلام...»

یعنی: بهترین تعریفی که در معنای صحابه بدان اطلاع پیدا کردم این است که صحابه کسی است که پیامبر را ملاقات کرده و به او ایمان آورده و با اعتقاد به اسلام از دنیا رفته است. بنابراین، هم کسانی که مصاحبت آنها با پیامبر طولانی بوده است و هم کسانی که مصاحبت آنها کوتاه بوده است، هم افرادی که از او روایت کرده‌اند و هم افرادی که روایت نکرده‌اند، هم اشخاصی که با او در جنگ، همراهی داشته‌اند و هم اشخاصی که همراهی نداشته‌اند، هم کسانی که او را دیده‌اند هر چند مجالستی نداشته‌اند و هم کسانی که به خاطر عارضه‌ای مانند نابینایی او را ندیده‌اند (مثل ابن ام مکتوم) در این تعریف داخل می‌شوند. (4)

ابن حجر در ادامه می‌گوید:

این تعریف مبنی است بر قول اصح که مختار محققینی مانند بخاری و استادش احمد بن حنبل و پیروان آن دو است، در این رابطه اقوال دیگری وجود دارد که شاذند. (5)

علمای اهل سنت در مورد شناسایی صحابه پیامبر راه‌های مختلفی مانند نقل متواتر، شهرت، استفاضه، گواهی یکی از صحابه، ادعای خود شخص به شرط معاصر بودن با پیامبر و عادل بودن را ذکر می‌کنند. (6)

عقیده اهل سنت درباره صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

عقیده اهل سنت درباره صحابه پیامبر این است که همه آنها بدون استثنا عادلند و کسی از آنها را نمی‌توان متهم به فسق و گناه کرد. آنها معتقدند که صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در موارد متعدد به نظر و اجتهاد خود عمل می‌کردند؛ زیرا همه آنها به دلیل مصاحبت با پیامبر، اهل اجتهاد بودند و بعید نیست که در برخی از موارد در اجتهاد خود دچار اشتباه و لغزش هم شده باشند، اما هیچ گاه از سر عمد و علم مرتکب گناه و خلاف نمی‌شدند. اگر در اجتهاد خود به حقیقت می‌رسیدند دو ثواب و اگر اشتباه می‌کردند یک ثواب به آنها داده می‌شد. بنابراین در نگاه اهل سنت همه صحابه علاوه بر عدالت، دارای اجتهاد نیز بودند.

لازمه عقیده اهل سنت درباره صحابه - همان گونه که خود تصریح می‌کنند - این است که صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یک نوع مصونیت دینی دارند؛ زیرا هر کاری که انجام بدهند نباید آنها را به فسق متهم کرد و هیچ کس حق کمترین اعتراضی را نسبت به آنها ندارد، بلکه همگان باید در صدد توجیه و تأویل کارهای آنها باشند و با نگاه خوش‌بینانه و حسن ظن به عملکردهای آنها نگاه کنند و اگر هم نتوانستند توجیه کنند سکوت کرده و از اظهار نظر چشم‌پوشی نمایند.

روایتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند:

«إذا ذكر القدر فأمسكوا وإذا ذكر اصحابي فأمسكوا.» (7)

یعنی: هنگامی که سخن از قدر به میان آید از سخن گفتن باز ایستید و هنگامی که در مورد اصحاب من سخن به میان آمد از سخن گفتن باز ایستید.

سعد الدین تفتازانی در این رابطه می‌گوید:

«يجب تعظيم الصحابه والكف عن مطاعنهم وحمل ما يوجب بظاهرة الطعن فيهم على محامل وأويلات...» یعنی: بزرگداشت صحابه و خودداری از نکوهش و سرزنش آنها و حمل و توجیه کارهایی که ظاهرش ناخوشایند می‌باشد واجب و لازم است. (8)

ادله اهل سنت درباره عدالت صحابه

اهل سنت برای اثبات عقیده خود (عدالت صحابه) به ادله اربعه؛ یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع استدلال کرده‌اند. ما در اینجا به ذکر این ادله و سپس نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

از کتاب الهی به آیاتی استشهد کرده‌اند که مهمترین آنها به قرار زیر است:

(الف) محمد فرستاده خداست و یاران او بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر مشفق و مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل خدا و خشنودی او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. (9)

(ب) پیشگامان از مهاجرین و انصار و آنانی که به نیکی از آنان پیروی کرده‌اند خدا از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند و خدا برای آنها بهشت‌هایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است مهیا ساخته است که همیشه در آن بسر می‌برند و این در حقیقت کامیابی بزرگ است. (10)

(ج) به تحقیق خداوند از موءمنانی که زیر درخت (در حدیبیه) با تو بیعت کردند خشنود است. خداوند به آنچه در دلهای آنها می‌گذشت آگاه بود، پس آرامش و اطمینان را بر آنها نازل کرد و آنان را به فتحی نزدیک پاداش داد. (11)

(د) آنان که ایمان آوردند و هجرت گزیدند و در راه خدا جهاد کردند و آنان که مهاجران را منزل دادند و یاری نمودند، به حقیقت اهل ایمانند؛ برای آنها آمرزش و روزی نیکوی بهشتی است و آنان که بعداً ایمان آوردند و هجرت و جهاد کردند آنان نیز از شماینند. (12)

از سنت نبوی نیز به روایاتی استشهد کرده‌اند که برخی از آنها به قرار زیر است:

(الف) مثل اصحاب من در میان امت من، مثل ستارگان آسمان است، به هر یک از آنها چنگ زنید هدایت خواهید شد.

(ب) مثل اصحاب من در میان امتم، مانند ستارگان است، زمانی که غایب شوند مردم سرگردان خواهند شد.

(ج) مثل اصحاب من، مثل نمک در غذاست، که بدون نمک غذا خوشایند نیست.

(د) ستارگان برای اهل آسمان امانند، همانگونه که ستارگان از بین بروند بر سر اهل آسمان آنچه که ترسانده شدند می‌آید، من (پیامبر) برای اصحابم امانم، وقتی از دست بروم بر سر آنها آنچه که ترسانده شدند می‌آید و اصحاب من برای امت من امانند، وقتی از دست بروند بر سر امتم آنچه ترسانده شدند می‌آید.

(ه) اگر کسی به اندازه کوه احدا طلا داشته باشد و آن را در راه خدا و مساکین و یتام و بیچارگان انفاق کند تا این که فضیلت یک ساعت یکی از اصحابم را به دست آورد، هرگز موفق نخواهد شد.

(و) شما را به خدا در مورد اصحابم! آنها را بعد از من مورد طعن و اتهام قرار ندهید؛ هر کس آنها را دوست بدارد، به خاطر دوستی با من، آنها را دوست داشته است و هر کس آنها را دشمن بدارد، به خاطر دشمنی با من، آنها را دشمن داشته است، هر کس آنها را اذیت کند مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است و هر کس خدا را بیازارد جا دارد که مورد موءاخذه قرار گیرد.

(ز) نسبت به اصحابم بدگویی و سبّ نکنید؛ به خدا سوگند اگر یکی از شما به اندازه کوه احدا طلا انفاق کند، نمی‌تواند به فضیلت انفاق یک مدّ و یا نصف مدّ یکی از آنها نایل شود.

(ح) هیچ یک از اصحابم در زمینی نمی‌میرد، مگر این که در قیامت به عنوان پیشوا و نور برای اهل آن زمین مبعوث می‌شود.

(ط) هر کس یکی از اصحابم را سبّ کرد، او را تازیانه بزنید.

(ی) هر کس اصحابم را سبّ کرد، پس بر او لعنت خدا و ملائکه و همه مردم باد، از او نه جایگزینی و نه فدیهای می‌پذیرد. (13)

از عقل نیز اینگونه استدلال کرده‌اند:

عقل خالی از هوا و تعصب، بر حکمت و رحمت خدا محال می‌داند که برای حمل شریعت خود امتی را برگزیند که اهل فسق و انحراف و گناه باشند. به همین جهت دفاع از طبقه صحابه در حقیقت دفاع از ناموس الهی، کتاب و سنت است. چنان که متهم دانستن آنها در حقیقت متهم نمودن حکمت بالغه الهی است. (14)

سبب عدم فحس در عدالت صحابه این است که آنها حاملان شریعتند، اگر در روایت آنها تردید و توقف شود شریعت منحصر به عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود و به سایر اعصار کشیده نمی‌شود. (15)

از اجماع نیز اینگونه استدلال کرده‌اند:

اهل سنت اتفاق دارند که جمیع صحابه عادلند و در این مسأله جز اندکی از مبتدعه، مخالفت نکرده‌اند. (16)

ویژگی صحابه این است که عدالت هیچ یک از آنها مورد سؤال واقع نمی‌شود و این امری است مسلم نزد همه علما؛ زیرا همه آنها با تصریحات کتاب و سنت تعدیل گردیده‌اند و اجماع امت (از کسانی که به قول آنها اعتنا می‌شود) نیز گویای همین امر است. (17)

امام نووی گفته است: به اجماع کسانی که نظرشان معتبر است، همه صحابه عادلند. (18)

عقیده شیعه درباره صحابه اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

شیعه درباره صحابه معتقد است که هر چند صحابی پیامبر بودن یک افتخار می‌باشد و هر چند نمی‌توان خدمات ارزنده، مجاهدات خالصانه و نقش آشکار آنها را در تحکیم و پایداری اسلام منکر شد و نیز نمی‌توان دلالت و صراحت آیات قرآن کریم در تعریف و تمجید از آنها را نادیده گرفت، اما به هیچ وجه نمی‌توان همه آنها را در یک سطح و اندازه دانست، چنان که نمی‌توان فضیلت عدالت و اجتهاد را برای همه آنها به نحو عام و مطلق منظور کرد و نیز نمی‌توان تمجیدات و تعریفات قرآن را بهانه‌ای برای مصونیت آنها از گناه به ویژه مصونیت دائمی و مادام‌العمری آنها دانست.

به نظر شیعه، معقول نیست که صرف دیدار پیامبر، همچون کیمیایی، شخص را بر خوردار از عدالت و اجتهاد نماید؛ چنان که از دیدگاه عقل پذیرفته نیست که پیامبر اسلام مدال ارزشمند عدالت و اجتهاد را بر گردن همه کسانی که او را دیدار کرده‌اند و اظهار اسلام نموده‌اند - که تعداد آنها به هزاران و بلکه ده‌ها هزار تن می‌رسد - بیاویزد.

شیعه معتقد است عقلاً نمی‌توان زیر بار این ادعا رفت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همگان را از اظهار نظر نقادانه و پرسشگرانه درباره هزاران نفر صرفاً به دلیل این که او را دیدار کرده و اظهار اسلام نموده‌اند منع کند. این با آموزه‌های اسلام که بشر را مکرر به تعقل، تفکر، استدلال، گزینش قول احسن و نقادی اقوال دیگران دعوت می‌کند، منافات دارد. آیا پذیرفته است که اسلام حتی در پذیرش اصول اعتقادی، شناخت خدا و صفات او ما را به تفکر، تدبر، اقامه برهان و استدلال دعوت کند، اما از تفکر درباره جمع کثیری تنها به بهانه دیدار آنها با پیامبر ما را منع کند؟! آیا معقول است که اسلام ما را از پذیرش کورکورانه و مقلدانه معتقدات دیگران بازدارد، اما همزمان ما را توصیه کند یک مجموعه کثیری را بدون تحقیق و بررسی رسماً به عدالت و اجتهاد بشناسید و رفتار و گفتار آنها را الگو و سرمشق خود قرار دهید؟!!

آیا عقلاً پذیرفته است، اسلام همگان را دعوت کند که عقل و فهم خود را درباره صحابه تخطئه کنید و به جای نقادی عملکردها، به توجیه و تأویل همه اقوال و اعمال آنها بپردازید و حتی رذیلانه‌ترین اعمال آنها همچون قتل، غارت، زنا و فحشا را به نام اشتباه در اجتهاد توجیه کنید و نهایتاً در برخورداری از یک ثواب - به دلیل تلاش در اجتهاد - آنها را طلبکار بدانید؟!!

پاسخ ادله اهل سنت درباره عدالت صحابه

در پاسخ به آیه اول (فتح / 29) باید گفت:

اولاً: از این آیه استفاده نمی‌شود که همه صحابه دارای عدالت بوده‌اند؛ زیرا این آیه در صدد بیان ویژگی‌های پیامبر اسلام و مؤمنان همراه اوست؛ اگر وصفی درباره گروهی گفته شود معنایش این است که این مجموعه با توجه به راه و مسیری که در پیش گرفته‌اند (ایمان و همراهی با پیامبر) دارای این وصف هستند، نه این که تک تک آن گروه لزوماً دارای این وصف می‌باشند؛ مثلاً اگر درباره اهل یک شهر یا افراد یک صنف یا پیروان یک شخص، ویژگی‌ها و اوصافی (چه به مدح و چه به ذم) گفته شود، معنایش این نیست که همه افراد آن شهر یا صنف یا همه پیروان آن شخص لزوماً دارای این ویژگی‌ها هستند.

شاهد روشن بر این معنا ذیل همین آیه است که می‌فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»

یعنی: خداوند به کسانی که از میان آنها ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده مغفرت و پاداش عظیم داده است.

این آیه صریح در این است که همه همراهان پیامبر دارای این ویژگی‌ها نبوده‌اند.

ثانیاً: به فرض که آیه مزبور بر وجود این اوصاف در همه اصحاب پیامبر دلالت داشته باشد، به هیچ وجه بر این معنا دلالت ندارد که این ویژگی‌ها برای آنها تا آخر عمر تضمین شده است و هرگز هیچ کس در هیچ شرایطی فاقد این اوصاف نخواهد شد. همه آنچه که در سابق در رد عقیده اهل سنت گفتیم شاهد بر این است که این آیه درصدد بیان چنین تضمینی نیست.

در پاسخ آیه دوم (توبه / 100) باید گفت:

اولاً: این آیه نیز، همانند آیه پیشین دارای عموم نیست؛ زیرا قسمت اول آیه تنها ناظر به پیشگامان از مهاجرین و انصار است، نه همه آنها و قسمت دوم آیه نیز قید «اتَّبِعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» را آورده است و این قید نشان می‌دهد همه آنها دارای این ویژگی نیستند.

ثانیاً: دو جواب دیگری که در پاسخ آیه اول بیان شد در اینجا نیز می‌آید.

در پاسخ آیه سوم (فتح / 18) نیز باید گفت:

اولاً: این آیه مربوط به گروه خاصی است که در حدیبیه در زیر درخت با پیامبر بیعت نمودند نه همه صحابه، مگر همه صحابه برای انجام عمره همراه پیامبر در سال ششم هجرت شرکت داشته‌اند که در بیعت شجره با پیامبر بیعت کنند؟

ثانیاً: این آیه بیانگر رضایت خداوند از همان کار خاص؛ یعنی بیعت با پیامبر جهت وفاداری و مقاومت است نه از همه کارهای آنها. تعبیر آیه این است که خداوند از آن مؤمنین به دلیل این که - یا هنگامی که - با تو بیعت کرده‌اند راضی است.

ثالثاً: این رضایت و وعده‌ای که خداوند به آنها داده است منوط به این می‌باشد که عهد شکنی و بیعت شکنی نکنند؛ یقیناً کسانی که نقض بیعت و عهد کردند مشمول این آیه نیستند. شاهد بر این معنا، آیه دیگر همین سوره است که می‌فرماید:

ای رسول خدا! به حقیقت، آنان که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس این بیعت را نقض کند بر زیان خویش، آن را نقض کرده است و هرکس به آن وفا کند بزودی خداوند پاداش بزرگ به او خواهد داد. (19)

این آیه بخوبی نشان می‌دهد وعده‌ای که در آیه 29 همین سوره داده شده، وعده مشروط بوده است نه وعده تضمینی و همین نکته شاهد خوبی است بر مدعایی که در پاسخ آیات دیگر بیان کردیم.

در پاسخ آیه چهارم (انفال / 74-75) نیز باید گفت:
اولاً: این آیه مانند آیه پیشین در صدد تمجید از آنها به دلیل عملکردهایی می‌باشد که در آیه بیان شده است (مانند ایمان آوردن، هجرت، جهاد کردن و مأوا دادن به مهاجران اسلام) نه در صدد تمجید و تعریف از همه عملکردهای آنها.

ثانیاً: می‌توان گفت این آیه در صدد تعریف از گروه مهاجران و انصار است؛ همانگونه که قبلاً گفتیم تعریف و تمجید از گروه و صنف خاص به معنای تعریف از همه افراد آنها نیست.
ثالثاً: به فرض این که آیه مزبور در صدد تعریف و تمجید از همه آنها به نحو عام باشد، دلالتی بر تضمین آن تا آخر عمر ندارد و به فرض این که داشته باشد، «ظاهر» است و قابل تقیید.
اهل سنت به آیات دیگری نیز برای اثبات عقیده خود تمسک کرده‌اند که دلالت آنها ضعیفتر از آیات پیشین است. برای پرهیز از اطاله سخن از نقل و نقد آنها خودداری می‌کنیم.

در پاسخ روایات مورد استدلال اهل سنت باید گفت:

اولاً: آنچه که در روایات اهل سنت آمده است، مدح و ثنا از اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است، اما منظور و مراد از اصحاب چیست، در این روایات نیامده است؛ از کجا معلوم که مقصود از اصحاب، همه کسانی باشند که پیامبر را مشاهده یا ملاقات کرده باشند. به نظر ما این تعریف نه با معنای لغوی اصحاب سازگاری دارد و نه با معنای عرفی و محاوره‌ای آن؛ اصحاب یک شخص، به کسانی گفته می‌شود که به دلیل ایمان، وابستگی، سرسپردگی، ملازمت و مصاحبت، در حلقه یاران شخص در آمده باشند. دست کم این است که لفظ اصحاب میان این معنا و معنایی که در کتب اهل سنت آمده است مجمل می‌باشد و نمی‌توان در موارد مشکوک به این روایات استدلال کرد.

ثانیاً: بسیاری از روایات مورد استدلال، دلالتی بر مدعای اهل سنت (عدالت و اجتهاد اصحاب) ندارد؛ مثلاً روایاتی که از سب و لعن اصحاب نهی کرده است دلالتی بر عدالت آنها ندارد. مگر هر غیر عادل سب و لعنش جایز است؟ آیا می‌توان موءمن غیر عادل و غیر مجتهد را سب و لعن کرد؟ این روایات می‌تواند ناظر به این باشد که اصحاب مرا به دلیل وابستگی‌ای که به من دارند، مورد احترام قرار دهید و از سب و بدگویی آنها که ممکن است بدگویی من تلقی شود پرهیز نمایید. شاهد بر این معنا روایتی است که می‌گوید: هر کس آنها را دوست بدارد به خاطر دوستی من آنها را دوست داشته است و هر کس آنها را دشمن بدارد به خاطر دشمنی با من آنها را دشمن داشته است و...

ثالثاً: روایاتی که بر مدح و ثنای صحابه دلالت دارد در مقام تعریف از گروه صحابه است نه در مقام تعریف از تک تک آنها؛ اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از صحابه تعریف می‌کند، معنایش این نیست که همه آنها بی استثنا - خصوصاً طبق این تعریف که همه کسانی که پیامبر را ملاقات کرده‌اند صحابی به حساب می‌آیند - اینگونه‌اند. تعریف از صحابه، شبیه تعریف و تمجیدی است که در پاره‌ای از آیات و روایات از موءمنین، مسلمین، مجاهدین، مصلّین، صائمین و... شده است. این گونه تعریفها ناظر به گروه و مجموعه است؛ گروهی که مشمول آن وصف و عنوان هستند، نه ناظر به تک تک افرادی که در ظاهر در آن دسته و گروه داخلند. آیا می‌توان گفت براساس روایتی که می‌گوید اصحاب من اگر از دست بروند مردم متحیر و سرگردان می‌شوند، هر یک از صحابه که از دنیا می‌رفتند مردم دچار سرگردانی در امور دین خود می‌شدند؟! رابعاً: مشکل اصلی، در سند این روایات است؛ بعضی از این روایات مرسله‌اند و برخی از آنها دارای راویانی است که یا ضعیف و کذاب یا متهم به کذبند و یا مجهول الحال؛ به همین جهت، بسیاری از علمای اهل سنت نیز - حتی آنها که در پذیرش روایت چندان هم سختگیر نیستند -

زیر بار برخی از این روایات نرفته‌اند.

ترمذی برخی از این روایات را غریب و یا مرسل می‌شمارد (20). قاضی عیاض نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را نقل نموده و می‌گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبدالبر گفته‌اند که اسناد این حدیث حجت نمی‌باشد (21). بیهقی نیز می‌گوید: متن این حدیث، مشهور است ولی سندهای آن ضعیف می‌باشد؛ چه این که در اسناد این حدیث، «حارث بن غصین» مجهول الحال و «حمزة ابن ابی حمزه نصیری» که متهم به کذب بوده‌اند وجود دارند. و نیز ابن حزم گفته است که این حدیث دروغ، ساختگی و باطل است. (22)

خامساً؛ مضمون بعضی از این روایات با عقل و منطق سازگاری ندارد؛ زیرا روایتی که می‌گوید هر یک از اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، به هر یک از آنها تمسک کنید هدایت می‌یابید، معنایش این است که شما در توجه و تمسک به هر یک از اصحاب، جهت هدایت دینی خود مختارید.

چند سؤال در اینجا مطرح می‌شود: اول این که مگر اصحاب پیامبر که تعداد آنها به ده‌ها هزار تن می‌رسد (طبق تفسیری که اهل سنت از اصحاب دارند) در یک حد و اندازه‌اند؟ اهل سنت تفاضل و اختلاف مراتب را در میان صحابه قبول دارند. برخی از صحابه حتی یک روایت هم از پیامبر نقل نکرده‌اند؛ برخی از آنها حتی در یکی از جنگهای زمان پیامبر مشارکت نداشته‌اند؛ برخی از آنها شاید حتی یک بار در محافل و مجالس پیامبر شرکت نکرده‌اند و... آیا اینگونه صحابه، با صحابه‌ای که از آغاز رسالت و بلکه قبل از رسالت تا پایان رسالت با پیامبر بوده‌اند، ملازمت و مصاحبت در همه مراحل، مجالس، اکثر جنگها و مواطن خوف و خطر داشته‌اند و صدها روایت از او شنیده و نقل کرده‌اند و به رفتار و سنن او آگاهی پیدا کرده‌اند برابری می‌کنند؟ آیا با وجود اینگونه تفاوت و تفاضل شدید، معقول است گفته شود همه آنها به مانند ستارگان آسمانند و به هر یک برای هدایت خویش می‌توانید تمسک کنید؟! اصولاً با توجه به این که بسیاری از صحابه به دلیل کوتاهی مصاحبت با پیامبر از قرآن و سنت پیامبر آگاهی چندانی نداشته‌اند، چگونه می‌توان مردم را به مراجعه به آنها توصیه کرد؟ آیا می‌توان مردم را در امور دینی خویش به ابوسفیان ارجاع داد؟

سواء دوم این است که با عنایت به این که میان برخی از صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اختلافات شدیدی پیش آمد به گونه‌ای که در دیدگاه‌ها، مواضع و اصول مقابل هم قرار گرفتند و کارشان به جنگهای خونین، سب و لعن همدیگر منتهی شد و همین اختلافات باعث تفرقه میان مسلمین و تفکیک صفوف امت اسلامی شد، چگونه می‌توان گفت هر یک از آنها مانند ستاره آسمانند و می‌توانید جهت هدایت، سعادت و نجات خویش به هر یک از آنها که خواستید تمسک کنید؟! آیا می‌توان میان دو خط متقابل و متضاد مردم را مخیر کرد و هر یک را، راه نجات معرفی کرد؟ آیا می‌توان به تعداد صحابه پیامبر راه هدایت و سعادت داشت؟

سوم این که اگر هر یک از صحابه پیامبر مانند ستاره آسمانند و مردم در رجوع کردن به هر یک مختارند، پس چرا نسبت به شیعیان، این همه طعنه و تهمت و بدگویی را روا می‌دارید؟ چرا به شیعیان این حق را نمی‌دهید که طبق تشخیص خودشان به برخی از صحابه پیامبر که در رأس آنها علی علیه‌السلام، فاطمه، سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و... قرار دارند تمسک کنند؟ چرا خلفا به این سخن پیامبر عمل نکردند؟ چرا به مسلمانها اجازه ندادند که به هر یک از صحابه که خود خواستند و تشخیص دادند تمسک کنند و از او هواداری نمایند؟

شبهه همین اشکالات در مورد روایاتی که فضایل بی‌حسابی را برای اصحاب نقل می‌کنند مطرح می‌شود؛ مثلاً در مورد روایتی که می‌گوید: «اگر کسی به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خدا به ایتام، مساکین و بیچارگان انفاق کند تا این که فضیلت یک ساعت یکی از اصحابم را به دست آورد، هرگز موفق نخواهد شد.» سوءالی که به ذهن هر انسان عاقلی

می‌آید این است که مگر هم صحبتی با پیامبر و یا دیدار و ملاقات با او چه کیمیایی بود که شخص را صاحب این همه ثواب و فضیلت می‌کرد؟ آیا عقل می‌تواند زیر بار این گونه روایات برود؟ آیا با عدل الهی چگونه سازگار است که یک شخص با دیدار پیامبر که چه بسا عوامل غیر اختیاری در آن دخالت داشته‌اند به فضیلت و اجری نایل آید که شخص دیگر با انفاق کوهی از طلا در راه خدا به بیچارگان و یتام - صرفاً به دلیل این که به جبر زمان و مکان نتوانست به دیدار پیامبر نایل آید هر چند مشتاق و آرزومند این دیدار باشد - نتواند حتی به فضیلت یک ساعت یکی از این اصحاب دست پیدا کند؟ و یا به فضیلت انفاق یک مدّ یا نصف مدّ صحابه نایل آید؟ اگر ملاک فضیلت، دیدار پیامبر است، این دیدار و ملاقات شامل حال کفار و مشرکین و منافقین هم بوده است! و اگر ملاک فضیلت، ایمان به خدا، رسول و پذیرش رسالت و نبوت اوست، این فضیلت می‌تواند شامل حال کسانی شود که به دیدار و ملاقات پیامبر نایل نیامده‌اند.

در نقد دلیل عقلی آنها - عقل خالی از هوا و تعصب، بر حکمت و رحمت خدا محال می‌داند که برای حمل شریعت خود امتی را برگزیند که اهل فسق و انحراف و گناه باشند... و متهم دانستن آنها در حقیقت متهم نمودن حکمت بالغه الهی است - باید گفت:

اولاً: این دلیل نمی‌تواند عدالت همه صحابه پیامبر را افاده کند؛ زیرا همه آنهایی که پیامبر را دیده‌اند حامل شریعت الهی نیستند؛ بسیاری از صحابه (آنهایی که پیامبر را دیده‌اند) حتی یک روایت هم از پیامبر نقل نکرده‌اند. آنهایی که حاملان شریعت الهی بوده‌اند عده‌ای خیلی از صحابه بوده‌اند.

ثانیاً: لازمه این دلیل آن است که هر کس در نقل شریعت نقش بیشتری داشته و روایات بیشتری را نقل کرده باشد از دیگران عادلتر باشد، و حال آن که چنین نیست؛ روایاتی که در منابع اهل سنت از حضرت علی، حضرت زهرا علیها السلام و خلفا نقل شده است به مراتب کمتر از روایات ابو هریره و انس بن مالک می‌باشد، ولی یقیناً نمی‌توان عدالت و اجتهاد ابو هریره و انس را از دیگران بالاتر دانست.

ثالثاً: اگر دلیل عدالت صحابه دلیل عقلی مزبور است، این دلیل در مورد صحابه همه پیامبران دیگر خصوصاً پیامبران اولوالعزم نیز قابل طرح می‌باشد؛ زیرا صحابه پیامبران دیگر نیز نقش حامل و ناقل شریعت را داشته‌اند و حال آن که هیچ یک از علمای اهل سنت قائل به عدالت صحابه همه پیامبران پیشین نیستند؛ چون قرآن کریم، روایات و تاریخ به صورت قطعی برخلاف آن گواهی می‌دهد.

در نقد اجماع (دلیل چهارم) باید گفت:

اولاً: اجماعی از امت اسلامی در کار نیست؛ زیرا همه شیعیان برخلاف این، عقیده دارند. آنچه از اجماع در نظر اهل سنت معتبر می‌باشد، اجماع امت است و شیعیان نیز جزء امت اسلامی به حساب می‌آیند. از این رو نمی‌توان گفت مخالفت شیعیان مهم و قابل توجه نیست؛ زیرا هم از جهت کمیت تعداد آنها بسیار قابل توجه است و هم از جهت کیفیت؛ وجود بزرگان، دانشمندان و حتی صحابه کبار پیامبر مانند حضرت علی علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، سلمان، ابوذر و غیره در میان آنها قابل توجه است.

ثانیاً: در میان علمای اهل سنت نیز اجماع وجود ندارد؛ زیرا هم در تعریف صحابه پیامبر با هم اختلاف نظر دارند - چنان که قبلاً گذشت - و هم در عدالت همه صحابه اتفاق نظر وجود ندارد. این حاجب در مختصر الاصول می‌گوید:

«الاكثر على عدالة الصحابة و قيل هم كغيرهم و قيل قول ثالث الى حين الفتن و قالت المعتزلة عدول الا من قاتل علياً.» (23)

در اینجا ابن حاجب چهار قول را درباره صحابه ذکر می‌کند:

- 1- عدالت همه صحابه که قول اکثر است.
 - 2- فرقی میان صحابه و غیر صحابه نیست.
 - 3- عدالت صحابه تا قبل از وقوع فتنه و اختلاف میان خود آنها.
 - 4- عدالت صحابه جز آنهایی که با علی جنگیدند که این قول، قول معتزله است.
- سعدالدین تفتازانی می‌گوید: میان خود صحابه پیامبر آنچنان که در کتابهای تاریخی آمده است جنگها و مشاجراتی رخ داده است که ظاهراً نشان می‌دهد برخی از صحابه از راه حق منحرف شده‌اند و به حد ظلم و فسق رسیده‌اند و انگیزه و عامل این امر، کینه، دشمنی، حسادت، خصومت، ریاست طلبی و جاه پرستی بوده است. این گونه نیست که هر کس پیامبر را ملاقات کرده است به خیر و خوبی شناخته شده باشد. البته علما به خاطر حسن ظنی که نسبت به اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارند برای مشاجرات و محاربات آنها توجیهاتی ذکر می‌کنند و آنها را از گمراهی و فسق مبرا می‌دانند. (24)
- با توجه به این که ابن حابط و سعدالدین تفتازانی از جهت زمانی بر افرادی مانند ابن حجر عسقلانی تقدم دارند، قهراً ادعای آنها در نفی اجماع مقدم بر ادعای ابن حجر در اثبات اجماع است.

انتقاداتی چند بر دیدگاه اهل سنت درباره عدالت صحابه

- 1- آیات فراوانی در قرآن کریم (خصوصاً در سوره‌های توبه، احزاب و منافقون) به سرزنش شدید برخی از اطرافیان و همراهان پیامبر اکرم که از فرمان خدا و رسولش تخلف ورزیده‌اند به عنوان منافقان می‌پردازد؛ در این آیات به افشاگری ماهیت منافقان پرداخته می‌شود و صفات و افعال ناپسند آنها مورد نکوهش قرار می‌گیرد. (25)
- گاهی در پاسخ می‌گویند: منافقین جزء صحابه پیامبر به حساب نمی‌آیند. بنابراین، آیات مزبور نمی‌تواند دلیلی بر رد عقیده اهل سنت به شمار آید. ولی پاسخ آن این است که اولاً، به چه دلیل منافقین جزء صحابه پیامبر به حساب نمی‌آیند؟ مگر تعریف صحابه چه بود که شامل حال آنها نمی‌شود؟ مگر آنها با پیامبر دیدار نکرده‌اند و در ظاهر به او ایمان نیاورده بودند؟ ثانیاً، اگر منافقین؛ یعنی، آنهایی که در ایمانشان اهل صدق، صفا و وفا نبودند جزء صحابه به حساب نمی‌آیند، با توجه به این که همه منافقین افراد شناخته شده‌ای نبوده‌اند - چنان که قرآن کریم به صراحت به این امر اشاره دارد - (26) از کجا می‌توانیم حکم کنیم که چه کسانی صحابه‌اند و چه کسانی صحابه نیستند؟ با توجه به این که ما برخوردار از علم غیب نیستیم و درباره باطن افراد نمی‌توانیم داوری کنیم، قهراً نمی‌توانیم به طور قاطع درباره کسی به صحابه واقعی بودن او حکم کنیم و نیز نمی‌توانیم کسی را با قاطعیت، برخوردار از عدالت و مصونیت بدانیم. آیا پذیرش این گونه لوازم، نقض غرض به حساب نمی‌آید؟
- ثالثاً از برخی روایات استفاده می‌شود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منافقین شناخته شده را نیز جزء صحابه خود به حساب می‌آورد. در صحیح بخاری آمده است: عمر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه خواست که منافق معروف «عبدالله بن ابی» را گردن بزند، ولی حضرت فرمود: او را رها کن مبادا مردم بگویند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اصحابش را می‌کشد. (27)
- 2- بسیاری از آیات قرآن کریم اصحاب پیامبر را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد و از عملکردهای آنها اظهار ناخشنودی می‌کند که به عنوان نمونه به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: ای اهل ایمان چه می‌شود که وقتی به شما گفته می‌شود در راه خدا کوچ کنید، بر زمین سنگینی می‌کنید؟ آیا به زندگانی دنیا به جای آخرت راضی گشته‌اید؟ همانا بهره‌رندی دنیا در برابر آخرت ناچیز است؛ اگر کوچ نکنید شما را دچار عذابی دردناک می‌کند و گروه دیگری را

جایگزین شما می‌نماید... (28)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی را می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟! بسیار در نزد خدا مبعوض است که چیزی را بگویید و به آن عمل نکنید. (29)

ای پیامبر! بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند. بگو: اسلامتان را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت نهاد که به سوی ایمان هدایتتان کرد، اگر اهل صداقت و راستی باشید. (30)

برخی از آنان دائماً پیامبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند: پیامبر شخص خوش باوری است. بگو این خوش باوری من به نفع شماست؛ پیامبر به خدا ایمان دارد و (تنها) مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای آنان که از شما ایمان آورده‌اند رحمت است و آنان که رسول خدا را می‌آزارند برای آنها عذابی دردناک است. (31)

برخی از آنان در تقسیم صدقات بر تو خرده می‌گیرند، پس اگر مال زیادی به آنها عطا کنی راضی می‌شوند و اگر چیزی به آنها داده نشود سخت خشمگین می‌گردند. (32)

شما همان کسانی هستید که پیش از آن که دستور جهاد برای مسلمانان بیاید آرزوی کشته شدن (شهادت) می‌کردید، پس اکنون که به جهاد مأمور شدید چرا از مرگ نگران می‌شوید؟ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست مگر پیامبر از جانب خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و رفته‌اند، اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود به گذشته‌های خویش (دین جاهلیت) بر می‌گردید؟! اگر کسی مرتد شود و به عقب برگردد به خدا ضرری نخواهد رسید. (33)

در این آیه مومنان را هشدار می‌دهد که مبدا با مرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آموزه‌ها و سفارشهای آن حضرت دست بردارید و دوباره به آیین جاهلیت برگردید. آیا همین آیه نشانه نمی‌دهد که این احتمال (دست برداشتن از دستورات خدا و پیامبر) در مورد صحابه بکلی منتفی نیست؟ و آیا همین نشان نمی‌دهد آیاتی که در مدح و تمجید یاران پیامبر آمده است، مدح مطلق و دائم العمر نیست؟ چنان که بسیاری از آیات نیز با تعبیرات و قیودی به همین نکته اشاره دارند.

بیاد آورید هنگامی که (در جنگ احد، روی به هزیمت گذاشته) از کوه بالا می‌رفتید و به پشت خود نگاه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد، سپس‌اندوه‌ها یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد... جمعی از شما در فکر جان خویش بودند؛ آنها گمانهای نادرست درباره خدا - همانند گمانهای دوران جاهلیت - داشتند و می‌گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟... آنها در دل خود اموری را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: اگر سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی‌شدیم. (34)

از این دست آیات در قرآن به قدری زیاد است که به هیچ وجه مجال ذکر همه آنها نیست. این آیات همانگونه که صریحاً و یا مفهوماً دلالت دارند، درباره مومنان و مسلمانانی است که در مدینه زندگی می‌کردند و نه تنها پیامبر را مشاهده کرده بودند بلکه با او در جنگ و در جریانات مختلف همراهی داشته‌اند و از مصاحبت نزدیک پیامبر بهره‌مند بوده‌اند. دلالت این آیات بر عدم عدالت و عدم مصونیت صحابه از گناه و فسق به حدی است که برای هیچ منصفی جای تردید باقی نمی‌گذارد.

جالب این است که برخی از آیات بصراحت بر فسق برخی از صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دلالت دارد. به عنوان نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد، (باور نکنید) پس تحقیق کنید، مبدا از روی جهالت با قومی برخورد کنید، سپس از کارتان پشیمان گردید. (35)

زمخشری در تفسیر این آیه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، ولید بن عقبه را برای جمع

آوری زکات به سوی قوم بنی المصطلق فرستاد و میان او و آنها کینه‌ای بود. همین که به نزدیک دیار آنها رسید آنها سواره به استقبال او شتافتند، او پنداشت که به قصد جنگ با او آمده‌اند، برگشت و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد که آنها مرتد شدند و از دادن زکات امتناع می‌ورزند. (36)

برخی از آیات بر بی‌ادبی و کم‌شعوری برخی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دلالت دارد: آنان که تو را از پشت حجره‌هایت با صدای بلند می‌خوانند (فریاد یا محمد یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سر می‌دهند) به حقیقت اکثر آنها بی‌خرد و بی‌شعورند و اگر آنها (ادب نگه داشته) و صبر می‌کردند تا تو به جانب آنها بیرون آیی به نفع آنها بود. (37)

از برخی از آیات استفاده می‌شود که گاهی برخی از اصحاب کلمات کفرآمیز بر زبان جاری می‌کردند و افکار کفرآمیز در دل آنها رسوخ پیدا می‌کرد:

به خدا سوگند می‌خورند که چیزی نگفته‌اند، ولی به تحقیق، آنها کلام کفر را بر زبان رانده‌اند و پس از اسلام آوردنشان کافر گشته‌اند. (38)

3- روایات فراوانی در منابع اهل سنت وجود دارد که به وضوح بر عدم عدالت برخی از صحابه دلالت دارند، به عنوان نمونه تنها به چند مورد آن بسنده می‌کنیم:

(الف) بخاری در صحیح خودش در «باب فی الحوض» حدود ده روایت از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که همه آنها در ذم صحابه، سرزنش و شکوه از عملکرد اصحاب بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. به چهار روایت آن اشاره می‌کنیم:

نبی خاتم فرمود: اقوامی در قیامت در سر حوض بر من وارد می‌شوند، هم من آنها را می‌شناسم و هم آنها مرا، سپس بین من و آنها جدایی انداخته می‌شود و من می‌گویم: آنها از من هستند. در جواب من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که آنها بعد از تو چه کارها کردند (چه بدعتها گذاشتند). آنگاه من می‌گویم: دور باد آنان که پس از من در دین تغییر دادند.

من قبل از شما می‌روم و شاهد و گواه بر کارهای شما هستم... به خدا سوگند بر شما نمی‌ترسم که پس از من مشرک شوید، ولی می‌ترسم که بر سر دنیا رقابت و دعوا کنید. در قیامت در حالی که من ایستاده‌ام ناگهان گروهی وارد می‌شوند و من آنها را می‌شناسم، ناگهان فردی به آنها می‌گوید: زودتر بیاید! می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید: به خدا قسم به سوی جهنم. می‌گویم: اینها چه کار کرده‌اند؟ می‌گوید: پس از تو به جاهلیت برگشتند و مرتد شدند. از آنها نمی‌بینم کسی نجات پیدا کند جز به اندازه چند شتری که از گله شتران جدا شوند. (39)

(ب) ابوسعید خدری می‌گوید: روزی در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم که حضرت مشغول تقسیم بود، ناگهان ذوالخویصره که از بنی تمیم است آمد و گفت: یا رسول الله! عدالت را رعایت کن! حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نورزم چه کسی می‌خواهد عدالت کند! عمر برخاست و عرض کرد یا رسول الله! اجازه بده که گردنش را بزنم، حضرت فرمود او را رها کن، چرا که او دارای یارانی است که شما نماز خود را در برابر نماز آنان و روزه خود را در برابر روزه آنان کم و بی ارزش می‌بینید، آنها قرآن می‌خوانند ولی از گلوهایشان فراتر نمی‌رود؛ آنان از دین خارج می‌شوند چنان که تیر از کمان خارج شود. (40)

(ج) احمد بن اشکاب گوید: محمد بن فضیل از علاء بن مسیب از پدرش نقل کرده که گفت: براء بن عازب را ملاقات کردم به او گفتم: خوشا به حالت! با پیامبر هم صحبت بودی و زیر درخت با او بیعت کردی، گفت: فرزند برادرم! تو نمی‌دانی که ما پس از او چه کارها کردیم و چه انحرافها در دین به وجود آوردیم. (41)

(د) علی در یمن بود قطعه‌هایی از طلا را برای پیامبر فرستاد؛ حضرت آنها را میان برخی از مردم تقسیم کرد؛ قریش (مهاجرین) و انصار خشمگین شدند و گفتند: چطور شد که طلاها را به

شخصیتهای «نجد» می‌دهد و به ما نمی‌دهد؟ پیامبر فرمود: می‌خواهم دل آنها را به دست آورم و الفتی در میانشان ایجاد نمایم؛ پس یک نفر آمد و گفت: یا محمد! از خدا بترس! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر من بخواهم خدا را نافرمانی کنم چه کسی خدا را اطاعت می‌کند؟ آیا درست است که مردم اهل زمین مرا قبول داشته باشند و شما مرا خائن بدانید؟ خالد بن ولید اجازه خواست او را بکشد، پیامبر اجازه نداد. (42)

از این دست روایات که بر عدم عدالت صحابه دلالت دارد در منابع اهل سنت فراوان است و ما به همین مقدار بسنده کردیم.

4- رفتار و برخورد صحابه نسبت به همدیگر نشان می‌دهد که خودشان به عدالت صحابه عقیده‌ای نداشته‌اند. در اینجا به عنوان نمونه به برخی از این برخوردها اشاره می‌کنیم: الف) مضامین پاره‌ای از روایات پیشین به وضوح بر عدم اعتقاد صحابه نسبت به عدالت یکدیگر دلالت دارد؛ مثلاً یکی از صحابه (مانند عمر و یا خالد بن ولید) از پیامبر اجازه می‌خواهد که گردن صحابی دیگر را به خاطر گفتار و یا رفتار ناشایست بزند و یا این که جمعی، جمع دیگر را به نفاق و دو رویی متهم می‌کنند.

ب) از منابع اهل سنت استفاده می‌شود که معاویه به سبّ امام علی علیه‌السلام می‌پرداخت و دیگران را نیز به این کار ترغیب و تشویق می‌کرد؛ در صحیح مسلم و ترمذی آمده است: معاویه به سعد بن ابی وقاص فرمان داد که علی را سب کند و از او پرسید که چرا علی را سب نمی‌کنی؟ او در پاسخ گفت: چون سه چیزی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حق علی فرمود مانع از این می‌شود که او را سب کنم. (43)

مسعودی می‌گوید: زمانی که معاویه حج کرد و طواف خانه را به جا آورد به همراه سعد بن ابی وقاص به دارالندوه رفت، او را نیز بر تخت خود نشانید. در این هنگام معاویه شروع به سب، بدگویی و دشنام علی کرد. سعد به او گفت: مرا در کنارت روی تخت نشاندی و شروع به سب علی کردی؟ به خدا سوگند اگر یکی از خصال علی علیه‌السلام در من بود برایم از آنچه خورشید بر او طلوع می‌کند و می‌تابد محبوبتر بود... به خدا سوگند هرگز تا عمر دارم در خانه تو وارد نمی‌شوم و از کنار معاویه بلند شد. (44)

زمانی که حسن بن علی علیه‌السلام رحلت کرد معاویه حج به جا آورد، سپس وارد مدینه شد و تصمیم گرفت بر روی منبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را لعن کند، به او گفتند: در اینجا سعد بن ابی وقاص حضور دارد و مطمئن هستیم که او به این کار راضی نیست، پس کسی را به نزد او بفرست و رأی او را به دست‌آور. معاویه کسی را فرستاد و آن شخص پیام معاویه را به او رساند، او در جواب گفت: اگر معاویه چنین کند از مسجد بیرون می‌روم و برنخواهم گشت. از این رو، معاویه از لعن علی تا موقعی که سعد زنده بود خودداری کرد؛ همین که او مرد، بر روی منبر، علی را لعن کرد و بر عمال خود نوشت که او را بر روی منابر لعن کنند و آنها نیز چنین کردند. امّ سلمه همسر پیامبر بر او نوشت که شما در حقیقت خدا و رسول خدا را در روی منابر خود لعن می‌کنید، ولی او اعتنایی نکرد. (45)

روایتی که بر سب و لعن حضرت علی علیه‌السلام از جانب معاویه و همراهان او در منابع اهل سنت وجود دارد بسیار است؛ علامه امینی در بحثی تحت عنوان «جنايات معاویه» آنها را جمع آوری کرده است. (46)

ج) می‌دانیم جمع زیادی از صحابه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از بلاد مختلف اسلامی به دلیل تخلفات و انحرافات عثمان بر او شوریدند و او را به قتل رساندند و نیز می‌دانیم که پس از مرگ عثمان، معاویه که خود به نوعی در مرگ عثمان نقش داشت، فرصت را غنیمت شمرده و به خونخواهی عثمان قیام کرد و جمعی از صحابه و در رأس آنها حضرت علی علیه‌السلام را عامل

و طراح قتل معرفی کرد و از حضرت علی علیه السلام می‌خواست همه دست اندرکاران قتل را به او (به عنوان ولی دم) تحویل دهد تا قصاص کند. این حقیقت در کتب اهل سنت فراوان آمده است. حال چگونه می‌توان این جریانات را با اعتقاد به عدالت صحابه توجیه کرد؟ مگر علی علیه السلام، طلحه، زبیر و نیز کسانی که به قتل عثمان اقدام کردند و نیز عثمان، معاویه، عمروعاص و همراهانش جزء صحابه پیامبر نبودند؟ اگر خودشان به عدالت و اجتهاد صحابه عقیده داشتند آیا هرگز چنین جریاناتی اتفاق می‌افتاد؟!

(د) روایات فراوانی در کتب اهل سنت دلالت بر این معنا دارد که عایشه نه تنها به قتل عثمان راضی بود و به همین خاطر پیکه‌هایی که عثمان برای او جهت پادرمیانی برای نجات جان خود می‌فرستاد با جواب منفی و بدگویی عایشه نسبت به عثمان مواجه می‌شدند، بلکه تا حدودی در تحریک مردم هم نقش داشته است؛ جملات تندی نیز از وی در مورد عثمان نقل شده است مانند: «اقتلوا نعثلاً قتله الله فقد كفر.» (47) یعنی: این پیر خرفت را بکشید. خدا او را بکشد که به حقیقت کافر شده است.

(ه) میان برخی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جنگها و کشمکش های خونین اتفاق افتاد؛ جنگهایی که ده‌ها هزار نفر را به کام مرگ کشید. نمونه آن جنگها، جنگ صفین، جمل و نهروان است. در همه این جنگها هر دو طرف از صحابه پیامبر بوده‌اند؛ اگر صحابه دارای عدالت و مصونیت از گناه و فسق بودند و خود صحابه به این امر واقف، بلکه موءمن و معتقد بودند، چگونه راضی می‌شدند خون همدیگر را بریزند و جمع کثیری را بی‌خانمان و بیچاره کنند؟ عجیب این است که علمای اهل سنت در اینگونه موارد توجیه نامعقولی را مطرح می‌کنند و می‌گویند: چون همه آنها برخوردار از اجتهاد بودند، اختلاف در اجتهاد داشتند و خداوند به آنها که در اجتهاد خود به حقیقت رسیدند، دو ثواب و به آنها که دچار اشتباه شدند یک ثواب عطا خواهد کرد و هر دو گروه در نزد خدا مأجور و مغفورند!

ولی آیا عقل سلیم زیر بار اینگونه توجیهات بی‌اساس می‌رود؟ آیا می‌توان به بهانه اجتهاد، هر ظلم، جنایت، قتل، غارت و تهمتی را توجیه کرد؟ سوءال جدی این است که پس این اعتقاد آنها به عدالت و اجتهاد همدیگر در مقام عمل چه ثمره و سودی داشته است؟ اساساً می‌توان گفت حال که به عدالت و اجتهاد یکدیگر عقیده داشتند با هم اینگونه رفتار می‌کرده‌اند اگر چنین اعتقادی نسبت به هم نداشتند چه رفتاری با هم می‌کردند؟! آیا برخوردی ناپسندیده‌تر از آنچه که اتفاق افتاد قابل تصور است؟!

سوءال دیگر این است که آیا همین برخوردها را برای دیگران (غیر از صحابه) در صورت وجود اجتهاد، قابل قبول می‌دانید؟ کدام عاقل است که نفهمد دعوی معاویه و عمروعاص با امام علی علیه السلام ناشی از اختلاف در اجتهاد نبوده است، بلکه مقام خواهی، ریاست‌طلبی، کینه و حسادت عامل اصلی دعوا بوده است.

(و) ابوبکر در زمان خلافتش خالد بن ولید را به یمامه به سوی بنی تمیم فرستاد؛ خالد پس از فریب دادن و بستن دستهای آنها به جرم درنگ در پرداختن زکات گردنشان را زد و مالک بن نویره صحابی جلیل القدر رسول خدا را به قتل رسانده و همان شب با زن او به سر برد و با او زنا محصنه کرد؛ وقتی خبر به ابوبکر رسید به جای این که به خاطر این اعمال وقیحانه و رذیلانه، خالد را مجازات کند، از او درگذشت و گفت او اجتهاد کرده و اشتباه نموده است! (48)

(ز) اباهریره که یکی از صحابه بسیار معتبر در نگاه اهل سنت می‌باشد، در میان جمعی از صحابه پیامبر به جعل و وضع حدیث و نسبت آن به پیامبر صلی الله علیه و آله متهم بوده و این مسأله در منابع اهل سنت نیز آمده است.

در صحیح بخاری و برخی دیگر از کتابهای اهل سنت آمده است که ابوهیره در سال هفتم

هجرت بعد از فتح خیبر از یمن به مدینه آمد و اسلام را برگزید و در آن زمان بیش از سی سال سن داشته است. بنابراین، تنها سه سال جزء صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. (49) سوءال جدی ای برای همگان از دیرباز مطرح بوده است که چگونه معقول است شخصی تنها سه سال به مدینه آمده باشد و جزء صحابه پیامبر شده باشد ولی هزاران حدیث از پیامبر آن هم در حوادث و جریانات مختلف، از کلی ترین تا جزئی ترین حوادث نقل کند؟! اجماع اهل حدیث چنان که در شرح حال ابوهریره در الاصابه و غیر آن آمده بر این است که ابوهریره نسبت به همه صحابه بیشترین احادیث را نقل کرده است. مجموع احادیثی که از او مسنداً نقل شده است به پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار حدیث می رسد؛ تنها در صحیح بخاری چهارصد و چهل و شش حدیث از او آمده است. جمیع روایاتی که از خلفای چهارگانه از پیامبر نقل شده است نسبت به مجموع احادیثی که از ابوهریره نقل شده است کمتر می باشند؛ زیرا روایاتی که از ابوبکر نقل شده است صد و چهل و دو حدیث و از عمر پانصد و نه حدیث و از عثمان صد و چهل و شش حدیث و روایاتی که از امام علی علیه السلام در منابع اهل سنت نقل شده است پانصد و هشتاد و شش حدیث می باشند که مجموعاً هزار و چهارصد و یازده حدیث می شود. نسبت این عدد با عدد احادیثی که از ابوهریره نقل شده است بسیار کمتر می باشد. اگر این نکته را بیفزاییم که خلفا از پیشگامان در پذیرش اسلام و همراهی با پیامبر بوده اند و نیز عقل، ادراک، ضبط و درک آنها به مراتب از ابوهریره بیشتر بوده است و در حوادث و جریانات مختلف با پیامبر همراهی داشته اند، بر شگفتی و غرابت این مسأله افزوده می گردد. (50) به همین جهت از روایات خود ابوهریره بر می آید که در زمان حیات او نیز در میان مردم به دروغگویی معروف شده بود. (51)

احمد امین مصری می گوید: بعضی از صحابه از فراوانی روایات ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله بر او خرده می گرفتند و گلایه داشتند؛ چنان که شاهد بر این معنا دو روایتی است که مسلم در صحیح خودش در این رابطه نقل می کند. (52)

نظام به نقل ابن قتیبه می گوید: عمر، عثمان، علی و عایشه، ابوهریره را در نقل احادیث از پیامبر تکذیب کردند. (53)

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: ابوهریره نزد شیوخ ما (معتزله) متهم، فاقد اعتبار و ناپسند در نقل است. عمر او را تازیانه زد و گفت روایات زیادی از پیامبر نقل می کنی و شایسته است که دروغگو نامیده شوی. از علی علیه السلام نقل شده است که گفت: ابوهریره دروغگوترین مردم بر رسول خداست. ابوحنیفه گفته است صحابه عادلند، جز چند نفر که ابوهریره و انس بن مالک از جمله آنها هستند. (54)

سید شرف الدین در کتاب خود درباره تکذیبهایی که از ابوحنیفه شده است بحثی را تحت عنوان «انکار السلف علیه» آورده است. (55)

جالب این است که ابوهریره درباره جریاناتی از پیامبر مستقیماً و مسنداً نقل روایت می کند که مربوط به قبل از اسلام آوردن او و قبل از ورود او به مدینه از یمن می باشد؛ اینگونه روایات، علما و محدثین اهل سنت را سخت به تعجب و تکاپو برای توجیه آن واداشته است. (56)

در منابع اهل سنت آمده است که عمر، ابوهریره را از ولایت بحرین عزل کرد و به او گفت: ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا! مال خدا (بیت المال) را دزدیدی؟ این همه اموال را از کجا آوردی؟ عمر این اموال را از چنگ او گرفت. (57).

با توجه به آنچه گذشت ادعای عدالت همه صحابه پیامبر به نظر هر هوشمند منصف، افسانه ای بیش نیست که به هیچ وجه نه با واقعیات تاریخی سازگاری دارد و نه مورد قبول خود صحابه بوده است. متأسفانه اهل سنت برای توجیه برخی حوادث که در صدر اسلام رخ داده است

مانند قضیه سقیفه و کنار زدن اهل بیت پیامبر و... چاره‌ای ندیدند جز این که به این قول ضعیف تن دهند و همه آنچه که از صحابه اتفاق افتاده است را به نام عدالت و اجتهاد توجیه نمایند.

پی نوشت ها

- 1- ر.ک.: ابن اثیر، اسد الغابه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج 1، صص 12 - 11؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، داراحیاء التراث العربی، ج 7، صص 2-3.
- 2- ر.ک.: یوسف بن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب فی معرفة الصحابة، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1415 ق.، ج 1، ص 10.
- 3- همان، ص 11.
- 4- ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج 1، ص 4.
- 5- همان، ص 5.
- 6- ر.ک.: همان، صص 5-6؛ یوسف بن عبدالبر قرطبی، پیشین، صص 18 - 17؛ ابن اثیر، جامع الاصول، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، 1403 ق.، ج 1، صص 74-75.
- 7- محب الدین احمد بن عبدالله طبری، الریاض النظرة، دارالمعرفة، بیروت، چاپ اول، 1418 ق.، ج 1، ص 22.
- 8- سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ج 5، ص 29.
- 9- فتح/29: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ... وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا.
- 10- توبه/100: وَ السَّائِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.
- 11- فتح/18: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا.
- 12- انفال / 74-75: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ.
- 13- در ارتباط با آیات و روایاتی که برای عدالت صحابه استدلال شده است می‌توان به کتب زیر مراجعه کرد:
- صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت، ج 4، صص 183-188؛ الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، صص 9-7؛ صحیح بخاری، دارالقلم، بیروت، ج 3، ص 60؛ سنن ترمذی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، 1421 ق.، صص 1005-1006؛ الاستیعاب فی معرفة الصحابة؛ ج 1، صص 20-25؛ اسدالغابه، ج 1، ص 12؛ الریاض النضرة، ج 1، صص 22-15؛ ابن حجر، المطالب العالیه، دارالمعرفة، بیروت، 1414 ق.، ج 4، صص 146-151.
- 14- یوسف بن عبدالبر قرطبی، پیشین، ج 1، ص 19.
- 15- همان، ص 25.
- 16- ابن حجر عسقلانی، پیشین، ص 6.
- 17- یوسف بن عبدالبر قرطبی، پیشین، ص 19.
- 18- همان، ص 25.
- 19- فتح/10: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.
- 20- سنن ترمذی، صص 1005-1006.

- 21- قاضی عیاض، شرح الشفاء، ج2، ص 91.
- 22- ر.ک.: سلطان الواعظین شیرازی، شبهای پیشاور، دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و یکم، 1352، صص 594-595.
- 23- ابن حاجب، مختصر الاصول، ج2، ص67.
- 24- سعدالدین تفتازانی، پیشین، ص 310.
- 25- در این رابطه می‌توان به سوره منافقون و سوره توبه / 74، 97، 101 و 102؛ احزاب / 12 و 18-19؛ بقره / 10-8؛ نساء/ 142 مراجعه کرد.
- 26- توبه / 101: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» یعنی: برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند منافقانند و برخی از اهل مدینه در نفاق فرو رفته‌اند تو آنها را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیم.
- 27- صحیح بخاری، ج 3، ص 538.
- 28- توبه / 38-39.
- 29- صف / 2-3.
- 30- حجرات / 17.
- 31- توبه / 61.
- 32- توبه / 58.
- 33- آل عمران / 143-146.
- 34- آل عمران / 153-154.
- 35- حجرات / 6.
- 36- زمخشری، کشاف، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، 1416 ق.، ج 4، ص 360: (ولید، برادر مادری عثمان است. همان کسی که در زمان خلافتش او را پس از سعد بن ابی وقاص والی کوفه قرار داد و در حال مستی برای مردم نماز صبح را چهار رکعتی به جا آورد و پس از نماز رو کرد به مردم و گفت آیا می‌خواهید بیش از این برای شما بخوانم و به همین خاطر عثمان او را عزل کرد.)
- 37- حجرات / 5.
- 38- توبه/ 74 و در همین رابطه می‌توان به آل عمران / 153؛ توبه / 45 و احزاب / 12 مراجعه کرد.
- 39- صحیح بخاری، ج 4، باب فی الحوض، ص 503.
- 40- همان، ج 3، ص 47.
- 41- همان، ص 234.
- 42- همان، ج 4، ص 795.
- 43- صحیح مسلم، ج 7، ص 120؛ صحیح ترمذی، ص 980، حدیث 3733.
- 44- مسعودی، مروج الذهب، ج 1، ص 61.
- 45- ابن عبدربه مالکی، العقد الفرید، ج 2، ص 301.
- 46- محمدحسین امینی، الغدیر، ج 10، ص 257.
- 47- در برخی منابع اهل سنت آمده است که نعل نام یک یهودی ریشدار است که در مدینه زندگی می‌کرد و شبیه عثمان بود.
- 48- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 3، ص 240؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 149؛ تاریخ ابن عساکر، ج 5، صص 105-112؛ ابن حجر عسقلانی، پیشین، ج 2، ص 414 و ج 3 ص 357.
- 49- صحیح بخاری، ج 3، ص 42؛ ابن حجر عسقلانی، پیشین و نیز در الطبقات الکبری، در ترجمه

- ابوهریره به این مطلب تصریح شده است.
- 50- ر.ک.: سید عبدالحسین شرف الدین الموسوی، ابوهریره، دارالزهراء، بیروت، چاپ ششم، 1415 ق.، ص 5354.
- 51- صحیح مسلم، ج 2، ص 217؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مصر، ج 1، ص 359.
- 52- احمد امین، فجر الاسلام، باب ششم، فصل دوم.
- 53- ابن قتیبہ، تأویل مختلف الحدیث، ص 27.
- 54- ابن ابی الحدید، پیشین، ص 360.
- 55- سید عبدالحسین شرف الدین الموسوی، پیشین، ص 193.
- 56- ر.ک.: همان، ص 187.
- 57- ابن ابی الحدید، ج 3، ص 104؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 4، ص 90، ابن حجر عسقلانی، پیشین، شرح حال ابوهریره؛ یوسف بن عبدالبر قرطبی، پیشین، شرح حال جعفر؛ ابن عبدربه، پیشین، باب فی ما يأخذ به السلطان من الحزم و العزم.